

در کنار فرات

لبان تشنه بر آساید از کنار فرات

سابقاً وقتی آدم به شهری زیارتی وارد میشد، اول مناره و گنبدها بنظرش می‌آمد و بهمین جهت چارپا دارها گنبدنما می‌گرفتند، اما در دوران تمدن جدید، لوله‌های بلند کوره‌های هوفمان، مناره و گنبد مسجدها را تحت الشعاع قرار داده است، باید اول «هوفمان‌نما» داد و بعد گنبد و مناره را زیارت کرد.

شهرهای بزرگ عموماً هوای خودشان را فدای کوره‌های هوفمان و سایر کارخانجات کرده‌اند و بغداد هم‌ازین مزیت برکنار نیست! همفجا «معمل طابرف» وجود دارد. بهترین نامی که دیدم کوره هوفمان مصطفی بود که بنام صاحبش خوانده میشد و باخط خوش کاشی نوشته بود «صاحبه مصطفی ابوالجص» این نام خیلی به صاحبش می‌خورد، آخر جص همان گچ است. من که در تهران يك وقتی «خیاطی خواجه نصیر» دیده‌ام هیچ تعجب نکردم که شیرینی فروش بغداد «كيك الجمهوریه» می‌فروشد، و گاراژ مهمی با اسم «كراج الكندی» (فیلسوف معروف عرب) خوانده میشود، اما يك وقتی به قول معروف اسماء از آسمان می‌آیند، مثل همین ابوالجص که در بغداد کوره‌ای آجرپزی بناش هست، در ایران هم يك نامگذاری قشنگ ازین نوع صورت گرفته، و آن پارک خیام است در تهران، زیرا این پارک سابقاً محل کار خانۀ رسومات (عرق‌کشی).

بود، و شهرداری بهترین تسمیه را برای این پارک اختیار کرده و روح خیام را شادمان ساخته است. گوئی نظر به این رباعی حکیم داشته که گفته بود:

چون در گذرم بیاده شوئید مرا
تلقین ز لب پیاله گوئید مرا
خواهید بروز حشر یابید مرا
از خاک در میکده جوئید مرا

عبور از بغداد به کاظمین از روی پلی انجام میگیرد که به «جسر مثنی» - بن حارثه معروف است. ما ایرانیها ازین نام خاطره خوشی نداریم، آخر این مثنی بود که رهبری سپاه عرب را در جنگ قادسیه داشت و خودش هم کشته شد ولی برادرش معنی (بروزن مصفا) جای او را گرفت.

دیوارهای صحن مطهر کاظمین گرداگردش خط نستعلیق زیباست و اشعار فارسی محتشم بر آن نوشته شده است:

کشتی شکست خورده طوفان کربلا

درکنار حرمین شریفین، قبر خواجه نصیرالدین طوسی است. فرهاد میرزا معتمدالدوله - عموی ناصرالدینشاه - در سال ۱۳۰۴ قمری (۸۴ سال پیش این مقبره را تعمیر کرده است.

من گمان میکنم اثری که محتشم ژولیده کاشی در سر زمین عراق کرده است بارها از تأثیر قلدری مثل مثنی و مجاشع در ما بیشتر بوده است. زیرا، امروز فقط نام مثنی را مادر تواریخ خود می بینیم، اما مردم آندیار، شعر محتشم را که رسماً و مستقیماً طعن و لعن به اجداد خودشان است، در پیشانی این بناها بخط جلی نستعلیق می بینند و میخوانند.

زان تشنگان هنوز به عیوق میرسد

فریاد العطش به بیابان کربلا

کاظمین درینطرف دجله است و شیعی نشین، و بغداد در آن طرف دجله است و سنی نشین، اینجا حرم جوادین و آنجا مسجد امام ابوحنیفه، شیعه این طرف جو و سنی آن طرف جو!

از بغداد تا کربلا ۱۰۴ کیلومتر فاصله است و آبادی مهم مسیب بین راه قرار دارد و از آنجا با طی چند کیلومتر راه خاکی میتوان به زیارت قبر طفلان مسلم رفت.

دو گنبد زیبا که مشغول تعمیر کاشی کاری آن هستند ، درکنار هم بر مزار طفلان مسلم نهاده شده است ، این دو طفل در واقعه کوفه وطنیان مسلم ، در خانه شریح قاضی پنهان بودند و بعد بقتل رسیدند و نامشان محمد و ابراهیم بود .
کرایه بغداد تا کربلا ؛ اتوبوسهای کوچک (مینی بوس) که ۱۸ سندی را به سختی در آن جاداده اند - هر نفر سه تا چهار تومان است .

خانه های مرکز شهر کربلا قدیمی و مخصوص زایران است ، صاحبان این خانه ها اطاقها را به زوار کرایه میدهند . ایام زیارتی هر اطاق معمولاً شبی یک یا دو دینار (۲۰ تا ۴۰ تومان) کرایه دارد و اگر کسی بخواهد بیش از ده روز بماند تا هر چند وقت که باشد مجموعاً ۲۰ دینار از وی بیشتر نخواهند گرفت . زیرا بعد از ایام عاشورا ، دیگر اجاره اطاقها بسیار پایین می آید و مشتری بسیار کم است .

بسیاری از مردم شهرهای ایران ، در کربلا حسینیّه مخصوص دارند و این حسینیّه محوطه ای است که هم مراسم عزاداری در حیاطش انجام میشود و هم اطاقهای اطراف آن به قیمت نازل - هر اطاقی شبی دو تا سه تومان با جاره اهالی شهر مورد نظر داده میشود ، من حسینیّه اصفهانها ، تهرانها را دیدم ، پاکستانها هم حسینیّه ای داشتند .

بر خلاف تصور قبلی ، کربلا شهری خشک و بی آبادانی نیست ، اطراف آن وحتى داخل شهر پر از باغستانهاست ، باغستانهایی که خرما بن درخت اصلی آنست ، اما در سایه این درخت ، درختهایی مثل آلوجه و سیب و زردآلو و توت و امثال آن درخت برده اند ، گلهای سرخ و عطر مرکبات ، خاطرّه باغهای شیراز را تجدید می کند ، هوا بسیار لطیف است . رزهای رونده دیوارها را پوشانده است

هرگز آدم گمان نمی‌کند ، اینجاهمان بیا بانی باشد که فریاد العطش اولادحسین از آن بلند بوده است.

حرم عباس وحسین(ع) در مرکز شهر قرار دارند و تقریباً بفاصله پانصد قدمی یکدیگر قرار گرفته‌اند چهار خیابان قشنگ این دو حرم را بهم متصل می‌کند ، پیاده رو خیابانها با سرپوشهایی که برستونهای گرد سفیدرنگ نهاده شده پوشیده است ، این سرپوش برای جلوگیری از تابش آفتاب تابستان است،

يك كتابخانه قشنگ ومجهز در كر بلا وجود دارد كه «مكتبة العامة» ناميده ميشود. اين كتابخانه بين الحرمين قرار گرفته است ، مدير آن يك تن ایرانی است كه سالها با خانواده اش به آنجا مهاجرت کرده‌اند ومحمدحسن شهیدی نام دارد، كتابخانه روزهای جمعه راهم كارمی كند ولی در عوض سه شنبه‌ها تعطیل است آقای شهیدی تنها مدير كتابخانه نیست، او كار گزار وكاررواج ده همه ایرانیهای مقیم كر بلا وزوار است. هر ایرانی را خواستید بشناسید میتواند سر اغش را ازین آقای شهیدی بگیرید واصل ونسبش را پرسید.

آنروز كه، مادر كر بلا بودیم، آقای حسین حایری مدير مدرسه ایرانیان كر بلا مهمان داشت، البته نه یکی ونه دوتا، بلکه تعداد كثیری از دختران مدرسه عالی دختران تهران به آنجا رفته بودند . آقای حایری به این مهمانان در مدرسه جا داده بود، منتهی فرش واسباب هم میخواست، آقای شهیدی به‌دانش رسید، فرشهای حسینیة کرمانها كه در اختیار آقای شهیدی است، در اختیار آنان گذارده شد.

در باب تاریخ بنای مزار حسین، فصلی از كتاب تاریخ كر بلا تألیف سید عبدالحسین کلیددار آل طعمه را خلاصه می‌کنیم، این كتاب به عربی است وگوید نخستین بنای این گنبد مربوط به زمان خلیفه محمد منتصر وبه سال ۲۲۷ هجری است، ولی البته پیش از آن، مزار مورد اعتنا بوده است چنانکه ثابت بن دینار در اواخر حكومت به زیارت این قبر رفته است، روایتی هم هست كه مختار ثقفی

نیز بنایی بر قبر نهاده و این البتّه مربوط به چهارپنج سال بعد از شهادت حضرت حسین است، روایاتی هست که در زمان حضرت صادق نیز بنایی بر مزار شهداء وجود داشته، منتهی مسلم است که در زمان امویان کسی جرأت زیارت و حتی نزدیک شدن به این مقبره را نداشته است.

هارون دستورا نهادم آثار قبر را داد و به روایتی درختی سدر در آنجا سبز شده که جای قبر را باقی نگاهدارد، هرون آن درخت را هم برید ولی چندی بعد خود او در طوس در گذشت و درین فرصت شیعیان مجدداً قبر را تعمیر کردند مأمون یکچند با شیعیان اهل بیت مدارا کرد.

متوکل عباسی به علت اینکه یکی از کنیزانش در ماه شعبان از سامراء به زیارت کربلا آمده بود و متوکل از خوانندگی او محروم ماند، تصمیم به خرابی بنای قبر گرفت و آنجا را خراب کرد و به کشت و زرع پرداخت و آب بر آن بست، ولی آب در اطراف حفره قبر سرگردان و حیران ماند که این ناحیه از آن زمان بنام «حائر» معروف شده است و منسوب به آن حائری است. در زمان مستنصر شیعه آزادی بیشتر یافته بناهای خود را تعمیر کردند، و زمان معتضد، محمد بن زید پیشوای طبرستان آن بنا را تکمیل کرد (۲۸۳) عضدالدوله در ۳۷۰ قبر را زیارت کرد و ضریح آنرا ساخت، در ۴۰۷ بنای حرم به آتش سوخت (به علت سقوط دو شمع بزرگ بر روی فرشها) تجدید بنا بزودی صورت گرفت و سلطان اویس ایلکانی در ۷۶۷ آنرا کامل کرد. در ۹۲۰ ه شاه اسماعیل صفوی صندوق ضریح مقدس را هدیه کرد، شاه سلیمان صفوی قسمت شمالی بنای صحن وسط ایوان بزرگ معروف به «صافی صفا» را به وجود آورد، در ۱۱۳۵ دختر شاه سلطان حسین صفوی که زن نادر شاه بود بیست هزار نادر صرف تعمیر آرامگاه حسین کرد.

آقا محمدخان قاجار گنبد حرم را طلائعی کرد و صباحی شاعر تاریخ آن را گفت:

كلك صباحی از پی تاریخ او نوشت

« در گنبد حسین علی زیب یافت زر »

(۱۲۰۷)

فتحعلی شاه يك شبکه نقره‌ای هدیه کرد و همسرش دوتا مناره را طلائی کرد. (طلاکاری ایوان مربوط به شاهان ایران نیست و از آثار پادشاهان هنداست) بختیارها بعد از آن به تزئین مسجد حرم و رواقهای آن پرداختند، شیخ عبدالحسین طهرانی (شیخ العراقین) از جانب ناصرالدین شاه و امیر کبیر ایوان بزرگ را به وجود آورد. نام متمکنین و متعینین دیگر ایران بصورت‌های مختلف در گوشه و کنار حرم به چشم می‌خورد که از آن جمله پسر محمد تقی خان یزدی و حاج محمد صادق تاجر شیرازی و استاد احمد معمار است.

آخرین تعمیر، مربوط به دوران اخیر است، ستون‌های بزرگ مرمر سرخ رنگ ایران به کربلا حمل شده است و جانشین ستون‌های چوبی قبلی که بی‌شبهت به ستون‌های چهلستون اصفهان نیست خواهد شد، علاوه بر آن دو در عالی وسط و سمت راست حرم حسین از شاهکارهای هنر اصفهان اخیراً ساخته و بکار گذاشته شده که خوشبختانه باشیبه روی آنرا پوشانده است و انشاءالله سالها باقی خواهد ماند.

یکی دوبیت از اشعار یکی از درها چنین است:

براین در هر آنکس که آورد رو

کند کی بهشت برین آرزو

غرض چون به توفیق سروردگار

مهیا شد این در به طرز نکو

بتاریخ آن شاکر از شوق گفت:

(ازین بساب رحمت مقابید رو)

ترجمه: سید محمدعلی جمالزاده

مسیو موارون

(مردی که دشمن خدا شده بود)

(بقلم گی دوموپاسان)

(قسمت سوم)

موارون در محکمه محکوم باعدام گردید. استیناف خواست ولی رد شد. تنها راه نجات و یا تخفیف مجازاتی که رویش باقی مانده بود عفو و بخشایش شخص امپراطور بود و بس پدرم خواست وساطت کند ولی نتیجه‌ای به دست نیاورد.

در همان اثنا روزی که در دفترم سرگرم کار بودم پیشخدمت وارد شد و گفت «اومونیه» یعنی کشیش وابسته زندان می‌خواهد باجناب عالی ملاقات نماید پذیرفتم. کشیش پسری بود که عمری در زندان با زندانیان زیادی بسر برده و در معاشرت و جشن با آنها تجربه بسیاری بدست آورده بود و با طبیعت و احوال و کیفیات برونی و درونی آنان آشنائی کاملی حاصل نموده بود. از همان بدو ورود آشکار بود که خاطرش بس مشوش و مضطرب است و مطالبی دارد که در اظهار آن دچار تردید و دودلی است.

پس از آنکه قدری از اینجا و آنجا از هر مقوله‌ای صحبت بمیان آورد ناگهان مانند کسی که بخواهد خود را در آب سرد بیندازد از جا بر خاست و گفت: